

یادداشتی درباره کتاب گونه‌شناسی و طبقه‌بندی سه ژانر ادبی

سید مهدی زرقانی^۱

۱. بررسی ساختاری:

کتاب گونه‌شناسی و طبقه‌بندی سه ژانر ادبی با عنوان فرعی *ترانه‌ها، مثل‌ها و افسانه‌های گذر در ادبیات شفاهی ایران*، به قلم شکوفه تقی و به همت انتشارات مهر ویستا در ۲۹۱ صفحه منتشر شده است (۱۳۹۷).
دیباچه، چهار فصل و نتیجه‌گیری، بخش‌های کتاب را تشکیل می‌دهند و نویسنده در دیباچه به موضوعات مهمی؛ نظیر پیشینه، ضرورت و هدف تحقیق و نیز شیوه انجام تحقیق پرداخته و در عنوان مستقلی، محور اصلی هر فصل را هم مشخص می‌کند تا خواننده در همان آغاز دریابد در هر کدام از فصل‌ها چه موضوعاتی گنجانده شده است.
تعداد صفحات، قطع کتاب، ویراستاری، نوع فونت و صفحه‌آرایی مناسب و چشم‌نواز و نشر کتاب نیز عمدتاً رسا و روان است. نویسنده در چند مورد نیز از تصاویر بهره گرفته که در انتقال سریع‌تر و عینی‌کردن مطالب مفید افتاده است. با عنایت به تعدد و تنوع ترانه‌ها، مثل‌ها و افسانه‌های گذر که در متن به آنها ارجاع داده شده، خوب بود نویسنده در کنار فهرست کلی مطالب و فهرست منابع فارسی و انگلیسی که آورده، فهرستی هم به این مواد اختصاص می‌داد تا هم خواننده دریابد که گستره مواد مطالعاتی نویسنده تا چه حد است و هم اگر نیاز داشت به چند مورد از آنها مراجعه کند، از طریق نمایه مذکور این امر برایش مقدور می‌بود.

۲. بررسی روشی:

نویسنده خود در مقدمه اذعان می‌دارد، شیوه تلفیقی «کتابخانه‌ای - میدانی» را برگزیده و این روش برای چنین پژوهشی که در حوزه ادبیات عامیانه قرار می‌گیرد، مناسب است؛ چون هم شامل مباحث نظری می‌شود و هم مشتمل بر ذکر نمونه‌های عینی که از متن جامعه و از ذهن خوانندگان گردآوری شده است.
امتیاز دیگر اثر، که آن را از نمونه‌های مشابه متمایز می‌کند، جامعه آماری نویسنده است که آن هم ترکیبی است از زنان ایران و فارسی‌زبانان سوئد. بدین ترتیب نویسنده به طور ضمنی نشان می‌دهد که چطور ژانرهای عامیانه، هم بر ذهن و زبان مهاجرانی نشسته که سال‌هاست از وطن خویش دور افتاده‌اند و با داده‌های متفاوت و متنوعی روبه‌رو بوده‌اند و هم ایرانیانی که در دل همان ترانه‌ها، مثل‌ها و افسانه‌ها عمر خویش را سپری کرده‌اند. این هم که نویسنده جامعه تحقیقی خود را «زنان عموماً بالای شصت و پنج سال» انتخاب کرده (تقی، ۱۳۹۷: ۱۱)، باز ریشه در هوشمندی او دارد. برای

^۱ دانشگاه گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد .

چنین پژوهشی و با عنایت به هدفی که وی از انجام تحقیق دنبال می‌کند، این روش و این جامعه آماری بسیار مناسب است.

نویسنده در دیباچه اشارت کوتاهی به پیشینه تحقیق هم کرده، که به خودی خود امتیازی است؛ به خصوص که تحقیقات مستشرقانی مثل لریمر، آرنه، تامپسون و دیگران نیز از چشم وی دور نمانده (همان: ۱۰) و خود را محدود به آثاری نکرده که به زبان فارسی منتشر شده‌اند منتها گویا خود متوجه شده که باید به این بحث به صورت مفصل‌تر بپردازد، از همین رو فصل نخست کتاب «ضرورت یک گونه‌شناسی از سه ژانر ترانه، متل، افسانه» را یک‌سره به بررسی انتقادی آثار محققانی؛ مثل انجوی شیرازی، شکورزاده، علی اشرف درویشیان، صادق هدایت، داریوش رحمانیان، الول ساتن آرتور کریستن سن و دیگران اختصاص داده و سعی کرده ضمن معرفی کوتاه آثار، وجوه قوت و ضعف آنان را مشخص کند و به طور ضمنی مرزهای تفاوت پژوهش خود با آنان را ترسیم کند اما معلوم نیست چرا نویسنده از بررسی انتقادی مقالات، رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها سر زده؟ این ایراد وقتی خود را بیشتر نشان می‌دهد که بدانیم اولاً بسیاری از نکته‌های نویافته در مقالات علمی - پژوهشی ارائه می‌شود و ثانیاً امروزه با عنایت به امکانات فضای مجازی می‌توان محدودیت‌ها و فاصله‌ها را حذف کرد و با جستجو در موتورهای اینترنتی در جریان آخرین تحقیقات قرار گرفت. کامل بودن پیشینه تحقیق به خواننده کمک می‌کند تا به آرشیوی از موضوع کتاب دست پیدا کند.

نویسنده هر فصل کتاب را به یکی از ژانرهای سه‌گانه (ترانه، متل و افسانه‌های گذر) اختصاص داده و در آن فصل سعی کرده تعریفی از ژانر مذکور ارائه دهد. فایده این شیوه تدوین، منظم شدن مباحث است و اینکه نویسنده و خواننده در مسیر مطالعه کتاب از شاخه‌ای به شاخه‌ای نمی‌پرند و مطابق با طرح تعیین شده از مجهولی به طرف معلومی حرکت می‌کنند منتها جای خالی مبحثی که از همان آغاز پیش چشم خواننده پدیدار می‌شود، اختصاص مبحثی است که در آن خود اصطلاح «گونه» تعریف شود و نویسنده روشن کند که کدام یک از تعاریف متعدد و متنوعی که برای ژانر ارائه شده را اساس قرار داده و مهم‌تر از آن به این مطلب بپردازد که پرسش‌های اصلی در رویکرد گونه‌شناسی چیست؟

عمده‌ترین ایراد روش‌شناسی که می‌توان بر کتاب وارد کرد از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد. در عنوان کتاب تعبیر کلیدی «گونه‌شناسی» آمده اما نمی‌دانیم در نظر نویسنده، پرسش‌های یک گونه‌شناس ادبی دقیقاً چیست؟ پرسش‌هایی نظیر ویژگی‌های فرمی و محتوایی گونه مورد نظر چیست؟ کارکرد در زمانی و هم‌زمانی آن کدام است و خاستگاه گونه کجا و سیر تطور و تحول آن چگونه است؟ زیرگونه‌های آن کدام است و گونه مذکور چه نسبتی با متغیرهای برون‌متنی دارد؟ کدام گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها را تبلیغ و تثبیت می‌کند و کدام را نفی و طرد؟ چه ارتباطی میان گونه‌های مورد بحث با نهادهای قدرت وجود دارد؟ و هر یک از ژانرها چگونه واقعیت را بازنمایی می‌کنند؟ اگر قرار بود نویسنده به چنین پرسش‌هایی، کما هو حقه، بپردازد، قطعاً هر کدام از فصل‌های کتاب، ظرفیت آن را داشت که تبدیل به کتاب مستقلی شود. یا باید تعبیر «گونه‌شناسی» از عنوان کتاب حذف شود یا نویسنده از عهده پرسش‌های مذکور برآید.

آن‌طور که از عنوان‌بندی و محتوای فصل دوم برمی‌آید، نویسنده قرار است به دو مسئله مهم بپردازد: طبقه‌بندی «ترانه-های کودکان» و تبیین «کارکرد آنها». بدین ترتیب از میان پرسش‌های متعددی که یک گونه‌شناس ادبی باید مد نظر قرار

دهد، تنها به دو پرسش بسنده کرده، اما پرداختن به همین دو محور هم در ۲۴ صفحه امکان‌پذیر نیست، به‌خصوص که بخواهی به اقتضای بحث، نمونه‌های متعددی از ترانه‌ها را هم بیاوری و برای اثبات و تثبیت نظرات بدان‌ها استناد بجویی. عنوان فصل «ترانه‌های کودکان نخستین گام در تعلیم و تربیت شفاهی» آشکارا نشان می‌دهد که دغدغه اصلی وی از طرح چنین بحثی، بیان کارکرد تعلیمی و تربیتی این ژانر است. جهت‌گیری مطالب فصل نیز معطوف است به محقق شدن همین هدف که در جای خود مناسب و بلکه ضروری است، اما وقتی صحبت از «گونه‌شناسی ترانه‌ها» به میان می‌آید، خواننده در انتظار مطالبی است که در آنها نظام تصویرگری، نظام موسیقایی، نظام زبانی گونه‌مورد بحث تبیین و تفسیر شود. اشارات کوتاه نویسنده به قافیه و ردیف (همان: ۳۳) و ریخت‌شناسی (همان: ۳۶) می‌توانست تبدیل به مباحثی بنیادین شود تا در نهایت تصویری دقیق و علمی از ژانر «ترانه‌های کودکان» مقابل چشم خواننده پدیدار شود. تعیین زیرگونه‌هایی مثل «بازی - آموزشی» و «بازی - نوازشی» (همان: ۳۷) از ویژگی‌های مثبت کتاب است.

در راستای اقداماتی که ما از یک گونه‌شناس انتظار داریم تا رسیدن به پایان فصل هم‌چنان یک پرسش بی‌پاسخ می‌ماند: مبنای گزینش این تعداد ترانه از میان انبوه ترانه‌های کودکان چیست؟ خود او در جایی آورده که «نمونه‌هایی آورده می‌شود تا نشان داده شود که آموزش کودکان به وسیله کلمات ریتمیک، بخشی از ادب شفاهی ایرانیان بوده است» (همان: ۲۶). این اشارت کوتاه بیانگر دغدغه اصلی نویسنده در نوشتن این فصل هست، اما آیا بسنده کردن به این مبنای برای کتابی که در صدد «گونه‌شناسی ترانه‌های کودکان» است، کافی است؟ احتمالاً احساسات پاکیزه و دغدغه‌های مادرانه در تأکید ایشان بر جانب تعلیمی و تربیتی ترانه‌ها بی‌تأثیر نبوده که امری مبارک و خجسته است.

هر چه جلوتر می‌رویم، روش‌مندی کتاب بهتر و بررسی‌های نویسنده فراگیرتر و علمی‌تر می‌شود؛ مثلاً در فصل سوم کتاب، که به «گونه‌شناسی متل‌ها» اختصاص یافته، نویسنده روایت‌های مختلف از یک قصه را در ایران و گاهی در جهان بررسی کرده است (همان: ۵۹)، به خاستگاه اجتماعی قصه «خاله سوسکه» توجه کرده (همان: ۶۳)، قرینه‌های آن را در کوبا و دیگر کشورهای اروپایی (همان: ۶۴، ۶۸) یافته و به این مقدار هم بسنده نکرده بحثی را به روان‌شناسی شخصیتی و تاریخی خاله سوسکه اختصاص داده (همان: ۷۱) که در نوع خود کم‌نظیر است.

این بررسی دقیق و چندجانبه، ظرفیت فوق‌العاده متل‌ها را نشان می‌دهد و اینکه چطور می‌توان از زوایای مختلف به آنها نگریست. تمرکز فراوان نویسنده بر روی قصه «خاله سوسکه» سبب شده بخش اعظم این فصل در تصرف روایت مذکور باشد. برای کتابی که قصدش گونه‌شناسی است، این مقدار طول و تفصیل در خصوص یک قصه چندان مناسب به‌نظر نمی‌رسد. این فصل بیشتر تک‌نگاری موفق در مورد یکی از قصه‌هایی است که منجر به شکل‌گیری متلی در زبان فارسی شده است. آیا اگر نویسنده در آغاز به تعریف دقیقی از رویکرد گونه‌شناسی می‌رسید، این فصل باز هم به همین صورت نوشته می‌شد؟ به پایان فصل سوم کتاب که می‌رسی، ارتباط میان فصل‌ها برایت مبهم‌تر می‌شود: به راستی، چه وجه مشترکی میان مبانی روش‌شناسی فصل‌های کتاب وجود دارد؟ اندک اندک این تصور در ذهن شکل می‌گیرد که آیا بهتر نیست این کتاب را مجموعه چند مقاله مستقل درباره چند ژانر به شمار آورد؟

فصل چهارم - که طولانی‌ترین فصل کتاب هم هست و به افسانه‌گذر اختصاص یافته - از هر جهت یک سر و گردن بالاتر از فصل‌های دیگر است و مباحث به سامان‌تر و منظم‌تر پیش می‌رود؛ از ابتدا که نویسنده به خاستگاه ژانر توجه کرده (همان: ۱۴۰) تا ارائه تعریف روشن برای آن (همان: ۱۴۱) و مشخص کردن عناصر روایت و زیرگونه‌های آن و تا استفاده از رویکرد ریخت‌شناسانه برای توصیف ساختار آن (همان: ۱۵۷) و موارد دیگر. در این فصل، نویسنده در حد و اندازه‌های یک گونه‌شناس ادبی توانا ظاهر شده و نشان داده اگر بخواهد می‌تواند تصویر دقیقی از یک گونه ادبی ارائه دهد. اینجا از خطای روش‌شناختی که با تمرکز فراوان بر روی قصه «خاله سوسکه» مرتکب شده بود هم فاصله گرفته و متوجه شده که باید به شاخصه‌های تکرار شونده در روایت‌های متعددی بپردازد که در یک خانواده ژانری قرار می‌گیرند. تعداد ارجاع‌های این فصل به منابع تحقیقی بیشتر از فصل‌های دیگر است. احتمالاً این پیشینه در بازکردن نگاه نویسنده بی‌تأثیر نبوده است. وقتی به پایان فصل چهارم کتاب می‌رسیم، دو احساس متضاد درون ما شکل می‌گیرد: نخست، حس تشکر و قدردانی بابت نوشتن فصلی که از نظر روش‌شناسی تحقیق و سطح تحلیل داده‌ها بسیار خوب است و دوم حس حسرت و افسوس که ای کاش فصل‌های دیگر هم به همین خوبی می‌بود. ممکن است کتاب مذکور حسن مطلع خوبی نداشته باشد اما قطعاً حسن مقطع آن خوب و پسندیده است.

- تقی، شکوفه، (۱۳۹۷)، گونه‌شناسی و طبقه‌بندی سه ژانر ادبی، ترانه‌ها، متل‌ها و افسانه‌های گذر در ادبیات شفاهی / ایران، تهران: مهر ویستا.